جایگاه زبان فارسی در دانشگاه های آمریکا

حمید، فاروق

اسکندری، عبدالمجید

بسیار مورد علاقه‏اش بود و زمانی فرا رسید که پسری به نام گابریل الیخیو، تلگرافچی آن روستا به خواستگاری‏ دخترش آمد.وقتی کلنل از این‏ موضوع آگاه شد با ناراحتی در خانه را روی او بست و نخواست که با تلگرافچی‏ صحبت کند.دلیل مخالفت خانوادهء مارکز ایگوآران با این ازدواج این بود که‏ آنها هنوز برای مرتکب شدن چنین‏ حماقتی خیلی جوان بودند،ولی‏ حقیقت این نبود:دختر بیست سالگی‏ را تمام می‏کرد و پسر بیست و چهار ساله بود.دلیل بزرگتر برای مخالفت‏ این بود که لوئیا چشم و چراغ کلنل بود و اگر چه خانوادهء مارکز ایگوآران در ریوآچا به دنیا آمده بودند ولی رسوم‏ قدیمی‏تر اسپانیا را با خود به همراه‏ داشتند.برای کلنل ناخوشایند بود که‏ گابریل الیخیو دامادش شود،چون بین‏ هزاران خواستگار بی‏باک،پسری‏ معمولی و ماجراجو برای همراهی تنها دخترش بود.

تلگرافچی سبزه‏گون و وابسته به‏ حزب محافظه کار بود و رقیب بزرگ‏ حزب کلنل به حساب می‏آمد و خانواده‏اش از مقام اشرافی که خانوادهء مارکز در روستای آراکاتاکا داشتند، برخوردار نبود.

لوئیا سانتیاگا مارکز ایگوآران در 1905 در بارانکاس،گوآخیرا به دنیا آمد و در پنج سالگی به همراه‏ خانواده‏اش،پس از هجرت‏ دسته جمعی ملتی طی 22 ماه از ریوآچا،سیه ناگاو سانتا مارتا در آراکاتاکا ماندگار شدند.پس از مرگ‏ خواهر بزرگش،مارگاریتا،او تنها دختر خانوادهء مارکز و چشم و چراغ کلنل بود.

او به رغم اینکه از تبهای مداومی رنج‏ می‏کشید،دختری زیبا،خوش لباس و آراسته بود.راهبه‏های دبیرستان‏ «پوسنتاسیون سانتا مارتا»-جایی که‏ چند سال دورهء متوسطه را در آنجا گذرانده بود-صفات خوب او را تصفیه‏ نموده و پرورش دادند و به او یاد دادند که به زبان کاستیلی بنویسد که این‏ سنتی آشنا محسوب می‏شد.او محافظه کار و کم حرف بود،ولی دلایل‏ صریحی ارائه می‏داد.به دلیل اینکه‏ همیشه فرمانبردار و مطیع بود، والدینش گمان می‏کردند که او از تلگرافچی عاشق و ماجراجو صرفنظر کرده است،بنابر این والدینش نظر مخالف خود را نسبت به انجام این‏ ازدواج به خانوادهء تلگرافچی اطلاع‏ دادند.ولی آنها به خاطر پسرشان‏ گابریل الیخیو لجاجت می‏کردند.

وقتی کلنل خواستگار دخترش را رد کرد و در خانه را به روی او بست،پس از مدتی علایم و رمزهایی پیدا کردند و پیام رسانها در برقراری ارتباط و دیدار آنها با میل و رغبت کمک می‏کردند. لوئیا هنگام خروج از مراسم عشاء ربانی،ورود به سینما و یا در میدان‏ بولیوار پیامهای نامزدش را دریافت‏ می‏کرد.با گذشت زمان و ممنوعیت‏ بیشتر،قوه ابتکار تلگرافچی هر بار بیشتر می‏شد و گاهی اوقات نیز وقت‏ خود را صرف ساز و آواز ویولن می‏کرد.

گابوی کوچک تنها با پدر بزرگ خود ارتباطی کامل داشت،در حالی که‏ دنیای مادر بزرگ و خاله‏هایش او را گمراه می‏کرد و اغلب باعث وحشت او می‏شد.او از پدر بزرگ نظم و امنیت را فرا می‏گرفت،اما مادر بزرگ و خاله‏ها همیشه برای او از چیزهای عجیبی‏ صحبت می‏کردند.پدر بزرگ به او می‏گفت:«اینها را فراموش کن،اینها افکار زنان است».پدر بزرگ به دنیایی‏ واقعی تعلق داشت،به طور کلی دنیای‏ او مملو از نظم و پیشرفت بود.ولی در مقابل،دنیای مادر بزرگ و خاله‏ها، دنیایی خیالی و انباشته از خرافات،و پسر بچه،نمی‏توانست به سادگی آنها را درک کند.بنابر این گابو مایل بود مانند پدر بزرگ باشد.قهرمان،قابل اطمینان، مرتب.اما بر عکس زندگی نویسنده‏ بیشتر در کنار مادر بزرگ گذشت تا در جوار پدر بزرگ.با این حال زمانی که‏ پدر بزرگش مرد هیچ کس نتوانست‏ جای او را برایش بگیرد و از سوی دیگر او همیشه از اینکه عمر پدر بزرگ اجازه‏ نداد موفقیتهای نوهء محبوبش را نظاره‏ کند شکایت می‏کرد.

گابو به دلیل دنیای شگفت انگیز اطرافش و شور و شوق نقاشی که در او بود،در ابتدا هیچ علاقه‏ای به فراگیری‏ خواندن و نوشتن از خود نشان‏ نمی‏داد.او می‏گوید:قلبا می‏دانستم‏ که این کار بالاخره دامن مرا خواهد گرفت و خواه ناخواه فرا خواهد رسید، زیرا سواد خواندن چیز مقدسی برای‏ من نبود.او سواد خواندن و نوشتن را به عنوان یکی از عجیب‏ترین احساسات‏ دوران کودکی‏اش به یاد می‏آورد و پس‏ از عبور از مرزهای الفبا به کمک معلم‏ خود،زندگی،که در گذشته برایش‏ چیزی بیهوده بود،بعدا زیر نفوذ واژه‏ها در آمد.

روش تدریس در مونته سوری روشی‏ ملایم با تصور و بدون هیچ امری بود که‏ کاملا شبیه به روشهای ملایم معلمش‏ النا بود.او ابتدا،انضباط و ادب را آموزش می‏داد،بدون اینکه احساس‏ کند که تحت قاعده‏ای قرار گرفته‏ است.سپس پیش از اینکه خواندن و نوشتن را بیاموزد،دیدن،جست و جو کردن و آزادی بیان را-که گابوی‏ کوچک تحت حمایت پدر بزرگش نیز آموخته بود-به او یاد می‏داد.بنابر این‏ دویدن به سوی مدرسه و یادگیری‏ حروف الفبا برای او لذت و رضایت‏ خاصی داشت،او با لذت برای دیدن‏ معلمش به مدرسه می‏رفت،چون به او علاقه داشت و از طریق معلمش عاشق‏ شعر شد.رزا النا زیبا،مؤدب و بردبار بود و آرامش فریبنده‏ای در حرکات و گفتارش دیده می‏شد.او به علت‏ وابستگی زیاد به شعر دوران طلایی‏ اسپانیا،آن اشعار را در شب نشینیها و در مقابل شاگردان خود می‏خواند.

شاید گابوی کوچک حس می‏کرد که‏ شعرهایی که از زبان معلمش جاری‏ می‏شدند همان ظهور طبیعی زیبایی و ملاحتش بود.آنچه مسلم است اینکه، نویسنده هنوز در اوج عزت با قدردانی و سپاسگزاری او را در خاطرات خود دنبال می‏نماید.او از اولین زنی‏ می‏گوید که شوق رفتن به مدرسه را فقط برای دیدن او به وجود می‏آورد و اینکه«او بود که برای ما در کلاس، شعرهای ساده‏ای را می‏خواند که من‏ هنوز آنها را در مغزم نگه داشته‏ام».از سوی دیگر،رزا النا شاگرد خود را هفت‏ سال بعد،چنین به یاد می‏آورد:«گابوی‏ کوچک مانند یک عروسک بود،با موهایی به رنگ طلایی و پوست سرخ و سفید که رنگ عجیبی در آراکاتاکا بود.

او همیشه موهایش شانه زده و تمیز بود.شلوار کوتاه خیلی تنگ می‏پوشید و من به مادرش می‏گفتم که نباید اینطور لباس بپوشد زیرا کودک‏ می‏توانست از آن طریق عادتهای‏ عجیب و زشتی را بیاموزد.ساکت و کم‏ حرف بود و تقریبا با شرم و حیا زندگی‏ می‏کرد.همکلاسیهایش به او احترام‏ می‏گذاشتند و او به خاطر هوش و کوشش و نظمش از دیگران جدا بود، ولی به ورزش تمایل نداشت.او از اینکه‏ در اجرای دستوری اولین نفر باشد احساس غرور می‏کرد.و در ریاضیات، طراحی،قرائت و نویسندگی بر فراز دیگران بود.

استنباط اولیه او از خانهء اجدادی‏اش‏ همان خانهء داستان«برگ پاییزی»و با تغییراتی،خانهء«صد سال تنهایی» است.فضای اثر بعدی نویسنده در آن‏ خانه با نگرش به زندگی آگاه و ناخود آگاه،شروع به رویش نمود.

ساکنان،اشیاء،قصه‏ها،مزه‏ها،بوها، رنگها و صداهای آن خانه به ذهن نفوذ می‏کردند و سپس توسط تصوری قوی‏ جا به جا می‏شدند و به داستانها و رمانهای به یاد ماندنی تبدیل‏ می‏شدند.

بدون شک،او نسبت به آن خانه هیچ‏ مجذوبیت خاصی نداشت،جذابیت در خاطره و احساس غربت بود.او در آن‏ خانه مانند همه بچه‏ها زندگی می‏کرد و دوست داشت وقتی بزرگ شد یک‏ کارآگاه شود.ولی آن خانه بزرگترین‏ رؤیای کودکی‏اش بود،زیرا یک«خانهء پوشیده»همانند داستان خولیو کور تازار بود و تقریبا نیمی از اتاقهای آن به یاد افراد مرده خانواده وقف شده بودند.

نویسنده خود اعتراف می‏کند که‏ «خاطرات بسیار زنده و تغییر ناپذیر او نه به دلیل شخصیتها،بلکه به خاطر همین خانهء آراکاتاکا است که با پدر بزرگ و مادر بزرگش در آنجا زندگی‏ می‏کرد،و اینکه همیشه با حسی مبهم، چه واقعی و چه رویایی،خواب می‏دید که در آن خانه است،نه اینکه به آنجا برگشته باشد،بلکه بدون در نظر گرفتن‏ سال و دلیل خاصی،همان جاست، گویی که هرگز این خانهء قدیمی و با شکوه و شگفت انگیز را ترک نکرده‏ است».

ترجمهء:مریم حق روستا

پی نوشت

\*برگرفته از هفته نامهء ال پائیس‏

جایگاه‏ زبان فارسی‏ در دانشگاههای‏ آمریکا

گفت و گو با فاروق حمید اشاره: فاروق حمید اهل پاکستان و دانشجوی دورهء دکتری زبان‏ ادبیات فارسی در دانشگاه‏ پنسیلوانیای آمریکاست.موضوع‏ پایان نامهء او پژوهشی دربارهء قصاید انوری و نوآوریهایش در زبان فارسی‏ همچنین مقایسهء میان سبک‏ خراسانی و عراقی است.آنچه در پی‏ می‏آید حاصل گفت و گویی است‏ دربارهء وضعیت زبان فارسی در دانشگاههای آمریکا که از نظر خوانندگان گرامی می‏گذرد.

وضعیت کنونی رشته‏های زبان‏ و ادبیات فارسی در دانشگاه شما چگونه است؟

در دانشگاه پنسیلوانیا چهار استاد،زبان فارسی را تدریس می‏کنند دکتر هاناوی اهل آمریکا،دکتر مهدوی دامغانی که مدرس ادبیات‏ فارسی،ادبیات عربی و متون مذهبی‏ هستند؛خانم تاجما آصفی و خانم‏ وکیلی.هم اکنون تعداد 8 نفر دانشجوی دورهء دکترای زبان فارسی‏ داریم.اما در رشته‏های دیگر مثل تاریخ‏ و جامعه شناسی نزدیک به 10 نفر مشغول به تحصیل هستند.

به نظر شما چه مشکلاتی برای‏ یادگیری زبان فارسی در دانشگاه‏ پنسیلوانیا وجود دارد؟

همهء امکاناتی که در اینجا برای‏ تحقیق و یادگیری زبان فارسی هست‏ در آنجا هم وجود دارد.اما آنچه که‏ بسیار مهم است این است که برای‏ یادگیری زبان فارسی باید در میان‏ فرهنگ و اجتماع فارسی زبان زندگی‏ کرد.ما نمی‏توانیم هر روز فارسی‏ صحبت کنیم.من برای اینکه در قلب‏ فرهنگ فارسی باشم به ایران سفر کردم.

هدف شما از یادگیری زبان‏ فارسی چیست؟

من چون به زبان فارسی به ویژه‏ اشعار اقبال لاهوری علاقه داشتم و اقبال خودش گفته که اگر دوست دارید مرا بفهمید دربارهء شعرهای فارسی من‏ تحقیق کنید.از اینجا شروع کردم.در لاهور گروهی متن مثنوی را تعبیر و تفسیر می‏کنند.و چون من خود توانایی تفسیر مثنوی را نداشتم و آنها هم به خوبی از عهده آن بر نمی‏آمدند، به این نتیجه رسیدم که باید مثنوی را در جای دیگری بخوانم.و چون مولوی‏ تأثیر زیادی بر اقبال لاهوری داشته‏ است دوست داشتم مثنوی و شعر مولوی را بخوانم.پس از دورهء دبیرستان‏ برای تحصیل به آمریکا رفتم.بعد از اخذ مدرک کارشناسی در پاکستان‏ کارمند بانک شدم ولی از کار در بانک‏ خوشم نمی‏آمد.مدتی به تدریس زبان‏ انگلیسی پرداختم و پس از چندی‏ مجددا برای تحصیل به آمریکا رفتم و قرار شد ضمن تدریس زبان اردو در آنجا در رشته دکترای ادبیات فارسی هم‏ تحصیل کنم.

من معتقدم مهمترین عامل در آموختن زبان فارسی گوش کردن است. و عامل مهم دیگر دانستن زبان عربی‏ است.

چه فعالیتها و تحقیقاتی در زمینهء ادبیات فارسی در آمریکا و پاکستان انجام داده‏اید؟

من حدود شش مقاله دربارهء شعر نوشته‏ام.عناوین برخی از آنها از این‏ قرار است:«عشق در غزلهای سعدی» (تحقیق در مورد مفهوم عشق در غزلیات سعدی-عشق حقیقی یا عشق‏ مجازی)؛پژوهشی دربارهء«شاهنامه و شخصیت رستم»که آیا رستم عضو فرهنگ ایرانی است یا خارج از این‏ فرهنگ؛نوشتاری دربارهء«استقبال»که‏ اصطلاحی در ادبیات است و شاعران‏ متأخر به استقبال شعرای متقدم‏ می‏روند.مثلا مقایسه بین حافظ و نظیری نیشابوری.نظیری نیشابوری در ایران چندان مشهور نیست اما در هند و پاکستان بسیار معروف است.

شنیده‏ایم که شما در فرهنگستان ادب فارسی هم کار می‏کنید لطفا درباره آن هم توضیح‏ دهید.

در آنجا کار بر روی دانشنامهء شبه‏ قارهء تازه شروع شده است.بیشتر مقالات نیز به زبان اردو بود و من آنها را به فارسی ترجمه می‏کردم.حدود شش‏ مقاله ترجمه کرده و یک مقاله هم‏ خودم نوشته‏ام.کتاب سه جلدی معروفی‏ دربارهء آثار باستانی شهر دهلی هست‏ که سید احمد خان آن را نوشته و من‏ این کتاب را خلاصه کرده به صورت یک‏ مقاله ارائه دادم.

در مدت اقامت در آمریکا چه‏ تفاوتهایی بین فرهنگ آمریکا و کشورهای اسلامی دیدید؟

برای من این تفاوتها از دو نظر مهم‏ است یکی از نظر مذهبی و دیگری از نظر نژادی.خود من در آنجا در زمرهء سیاهپوستان به شمار می‏رفتم.در آنجا عملا تبعیض وجود دارد.البته ظاهرا قوانین ضد نژادپرستی هست اما به آنها عمل نمی‏شود.برای نمونه وقتی‏ سیاهپوستی به یک اداره یا یک‏ رستوران می‏رود هیچ کس به او اعتنایی‏ نمی‏کند.باید ده پانزده دقیقه منتظر بماند تا عاقبت یک نفر متوجه شود و بپرسد چه کار دارد.

مردم آمریکا اطلاعی دربارهء کشورها و مذاهب دیگر ندارند و یکی از دلایلش‏ به اعتقاد من این است که آنها خود پرستند و نمی‏خواهند به جز خود دربارهء دیگران فکر کنند.

یعنی یک جور فردگرایی است؟ شاید فردگرایی باشد اما خوشایند نیست.

آیا در دانشکده‏های کنونی و یا مکانهای عمومی دیگر مثل‏ بیمارستانها و...تفکیک بین‏ سیاهپوستان و سفید پوستان برای‏ تحقیر سیاهان وجود دارد؟

بله زیاد.البته تبلیغ می‏شود که‏ این طور نیست ولی به وضوح چنین‏ تحقیرهایی به چشم می‏خورد.

یعنی از ورود سیاهان به مراکز سفید پوستان جلوگیری می‏کنند؟

نه جلوگیری نمی‏کنند چون این‏ کار غیر قانونی است ولی به نوعی در کارشان اخلال ایجاد می‏کنند یا به آنها بی‏اعتنایی می‏کنند.

وضعیت مسلمانان در آمریکا چگونه است؟

در شهر ما بیشتر مسلمانان‏ سیاهپوست هستند.در ایالت‏ پنسیلوانیا حدود 40 تا 50 هزار نفر مسلمان وجود دارد و خیلی هم فعالند.

دو مسجد دارند.نماز جمعه در آنجا برگزار می‏شود و پنجشنبه شبها دروس‏ قرآن تدریس می‏شود.بیشتر آنها با سوادند و خواندن و نوشتن زبان عربی‏ را می‏دانند.

برخورد مسلمانان با شما که‏ مسلمان ولی خارجی هستید چگونه‏ است؟

بسیار خوب است.با ما بحث و مباحثه می‏کنند و هیچ برخورد بدی‏ وجود ندارد.

شناخت مردم آمریکا از ایران و انقلاب اسلامی چگونه است؟

همان طور که گفتم اغلب اطلاعی‏ ندارند و آنها هم که اطلاعاتی دارند نظر منفی دارند چون تبلیغات دولت یا بهتر بگویم روزنامه‏های آمریکایی و اروپایی‏ بر ضد ایران زیاد است.یکی از مهمترین مقالاتی که در آمریکا چاپ‏ می‏شود از هینگتون است با عنوان‏ «برخورد تمدنها».او در این مقاله که به‏ زبان انگلیسی است می‏گوید بعد از سقوط شوروی مهمترین مخالفان غرب‏ و دشمن تمدن غربی چینی‏ها،هندوها و مسلمانان هستند.

چرا مردم آمریکا شناخت کمی‏ از فرهنگها و مذاهب دیگر دارند؟

به نظر من یک دلیل عمده‏اش‏ دلیل اقتصادی است.چون آنها اقتصاد فعالی دارند و از امکانات زندگی خوبی‏ برخوردارند،در نتیجه به دیگران اعتنا نمی‏کنند.نیاز ندارند دربارهء کشورهای‏ دیگر مثل آمریکا،نیجریه و...چیزی‏ بدانند چون با آن سر و کاری ندارند. در آنجا مذهب و سیاست ظاهرا از هم‏ جدا شده است ولی به نظر من این‏ تفکیک غیر ممکن است و آنها هنوز هم‏ مسیحی‏اند.

رویکرد به مذهب و معنویت‏ پس از انقلاب اسلامی در جوامع‏ مسیحی چگونه بوده است؟ تا حدودی قوی‏تر شده‏اند.اما به‏ نظر من بیشتر بی‏اعتقادی آمریکاییها به دلیل فعال بودن اقتصاد و وضع‏ اقتصادی خوب آنهاست که البته الان‏ کمی عرصه تنگتر شده است.

هر کشور و نیروی استعماری در تاریخ جهان رفته رفته رو به زوال‏ می‏رود.نوبت آمریکا هم خواهد رسید. نمی‏شود که تا 25 یا 30 سال دیگر پول نفت داخل کشور صد در صد کمتر از پول نفت خارج از کشور باشد یعنی‏ آنها آنقدر یارانه می‏دهند و نفت‏ می‏خرند که مردم آمریکا راضی باشند ولی این کار نمی‏تواند ادامه داشته‏ باشد.

ما استعمار انگلیس را دیده‏ایم که‏ رفته رفته از بین رفت.این تجربهء تاریخ‏ است و هر حکومت استعماری به همین‏ شکل رفته رفته زوال می‏یابد.

علت اساسی علاقهء غربی‏ها به‏ شرق شناسی و زبانهای شرقی‏ چیست؟

شرق شناسی موضوعی بسیار قدیمی است.در واقع از زمانی که‏ کشورهای غربی به شرق آمدند خواستند اطلاعاتی دربارهء کشورهای‏ شرقی به دست آورند.برخی به منظور تفرقه‏اندازی و برخی دیگر به منزلهء یک‏ کار جدی دست به این کار زدند.شاید هم قصد تفرقه‏اندازی یا شیطنت ندارند ولی چون تحلیلشان ناقص است، بنا بر این قضاوتشان هم نادرست است.

زیرا اغلب این تحلیل‏گران هرگز خود به‏ آن کشورها مسافرت نکردند.بلکه‏ می‏نشینند کتابها را می‏خوانند و این‏ مطالب را می‏نویسند.

با توجه به اینکه زبان فارسی در شبه قارهء هند و پاکستان سابقهء دیرینه داشته،علل تضعیف این‏ زبان در کشورهای شبه قاره‏ چیست؟

از سال 1838 میلادی که‏ انگلیسیها به دلیل سلطه‏شان به آن‏ مناطق زبان دولتی را از فارسی به‏ انگلیسی تغییر دادند،زبان فارسی‏ عملا رفته رفته رو به تضعیف رفته است.

به نظر شما چرا علامهء اقبال با اینکه اردو زبان بود و تحصیلکردهء غرب،اما اشعارش را به زبان فارسی‏ می‏سرود؟

چون ایشان هر دو فرهنگ را آزموده و دیده بودند که چه گوهرهای‏ پنهانی در فرهنگ ما هست که هنوز ناشناخته است یا اگر هم شناخته شده‏ معروفیتی ندارد و مردم دربارهء آنها آگاهی ندارند؛برای من شخصا خواندن آثار علامهء اقبال بسیار حائز اهمیت بود و گرایش ایشان به زبان‏ فارسی و مسائل مذهبی مثلا عدم‏ وحدت مسلمانان در زمان جاری مرا به‏ خود جلب می‏کرد.

شما به وحدت بین مسلمانها اشاره کردید.به نظر شما موانع‏ ایجاد وحدت بین مسلمانها چیست؟

یک دلیلش گرایش به غرب است و دلیل دیگر مرزبندی فعلی،مثلا پشتوهای پیشاور و جلال آباد مرتب با هم مراوده دارند و دارای یک فرهنگ‏ هستند ولی مرزی مثل یک میخ در بینشان هست.برخی کشورها هم زیر سلطهء کشورهای غربی‏اند.و از همه‏ مهمتر اینکه خیانت حکمرانان برخی از کشورهای اسلامی در این امر در خور توجه است.

تأثیر انقلاب اسلامی ایران بر دیگر کشورهای اسلامی چه بوده‏ است؟

به نظر من بیشترین تأثیر آن‏ بیداری و آگاهی مسلمانان و خویشتن شناسی آنهاست.مثل شعر اقبال که می‏گوید:از خواب گران‏ خیز...

انتظار شما از انقلاب اسلامی‏ چیست؟

انتظار دارم با فعال کردن‏ خانه‏های فرهنگ در کشورمان زبان‏ فارسی را تقویت کند.و اطلاعاتی‏ دربارهء ایران از سوی ایران به مردم ما برسد.افزون بر این برای کرسیهای‏ زبان فارسی استادان فارسی زبان‏ بفرستند.

آیا پیام خاصی برای دانشجویان‏ خارجی در ایران ندارید؟

از آنها می‏خواهم بکوشند زبان‏ فارسی را به شکل مطلوب بیاموزند و متون فارسی را بخوانند تا در فراگیری‏ زبان فارسی مهارت یابند.